

پهلوی شکسته
بانو!

نمی‌یابمت
اما در کنار تو
گریه مرسوم است
مگر می‌توان پهلوی تو بود
و شکسته نبود؟
حمیدرضا شکار سری

شرمند تو شد؛ خانه‌داری

دستی به پهلوی دارد و دستی به دیوار
داده‌ست تکیه مادر هستی به دیوار
هر لحظه دردی تازه، داغی تازه دارد
در چشم خود غم‌های بی‌اندازه دارد
مثل شبی تیره‌ست دنیای مقابل
تنها هلالی مانده از آن ماه کامل
گاهی که بر دیوار و در دارد نگاهی
آهی به لب می‌آورد از درد آهی
لبریز از دردست، اما غرق احساس
دستی به پهلوی دارد و دستی به دستاس
آه این نسیم با محبت، مادرانه
دستی کشیده بر سر و بر روی خانه
شرمند احساس او شد، خانه‌داری
با هر نفس آه از در و دیوار جاری

*

شب، نیمه شب خسته شکسته، مات، مبهوت
دستی به سر می‌گیرد و دستی به تابوت
از خانه بیرون می‌رود ناباورانه
جان خودش را می‌برد بر روی شانه
خورده گره با گرد غربت سرنوشتش
در خاک پنهان می‌شود پنهان بهشتش
نفسی علی ... آه از دل پر درد او آه
یا لیتها... آه از دل پر درد او آه

*

این روزها دستی به سمت ذوالفقار است
...

سید محمد جواد شرافت

زین خانه می‌برند تو را

آن شب که دفن کرد علی بی صدا تورا
خون گریه کرد چشم ملک در عزا تو را
در گوش چاه گوهر نجوا نمی‌شکست
ای آشیان درد، علی داشت تا تو را
ای مادر پدر، غمش از دست برده بود
همراه خود نداشت اگر مصطفی تو را
زین درد سوختیم که ای زهره منیر
کتمان کند به خلوت شب مرتضی تو را
ناموس دردهای علی بودی و چو اشک
پنهان نمود غیرت شیر خدا تو را
دفن شبانه تو که با خواهش تو بود
فریاد روشنی است زچندین جفا تو را
خم کرد ای یگانه سپیدار باغ وحی
این هجده بهار پر از ماجرا تو را
تحریف دین، فراق پدر، غربت علی
انداخت این سه درد مجسم، ز پا تو را
نامت نهاد فاطمه کان فاطر غیور
می‌خواست از تمامی عالم جدا تو را
در شط اشک روح تو هر چند غوطه خورد
رفع عطش نکرد فرات دعا تو را
دادند در بهای فدک، آخر ای دریغ
گلخانه‌ای به گستره کربلا تو را
پهلوی شکسته‌ای و علی با فرشتگان
با گریه می‌برند به دارالشفاء تو را
دارالشفای درد جهان، خانه علی است
زین خانه می‌برند ندانم کجا تو را

قادر طهماسبی فرید

اللهم علیه
سلام



ظرفیت زهرا شدن

با هیچ زن جز تو دل دریا شدن نیست
 یارایی درگیر توفان‌ها شدن نیست
 در خورد تو، ای هم تو موج و هم تو ساحل!
 جز ناخدای کشتی مولا شدن نیست
 تو نور چشم مصطفی و کس به جز تو
 در شأن شمع محفل طاها شدن نیست
 تو مادر سبطینی و غیر از تو کس را
 اهلّیت صدّیقه کبرا شدن نیست
 جز تو زنی را شوکت در باغ هستی
 سرو چمان عالم بالا شدن نیست
 جز با تو شأن گم شدن از چشم مردم
 وان‌گاه در چشم خدا پیدا شدن نیست
 نخلی که تو در سایه‌اش آسودی او را
 در سایه تو، حسرت طوبا شدن نیست
 ای عالم امکان خبر، تو مبتدایش
 آن جمله‌ای که درخور معنا شدن نیست
 سنگ صبور مردی از آن گونه بودن
 با هیچ زن، ظرفیت زهرا شدن نیست
 حسین منزوی



یگانه امّ ابیها

چه نور بود که «زهرا» نبود و زهرا بود؟
 - گلی هنوز شکوفا نبود و زهرا بود
 چه نور بود که آدم نماز او را دید؟
 چه نور بود که حوّا نبود و زهرا بود؟
 فرشتگان همه گفتند: نور پاکی بود
 که مثل هیچ یک از ما نبود و زهرا بود
 همان که در شب هستی سفینه بود و نجات
 نبود خشکی و دریا نبود و زهرا بود
 چه نور بود که پیش از وجود، روشن بود؟
 چه نور بود که دنیا نبود و زهرا بود؟
 چه نور بود به سبب بهشت در معراج؟
 - که جبرئیل در آن جا نبود و زهرا بود
 مگر که می‌شود ای مهربان‌ترین مادر
 یگانه «امّ ابیها» نبود و زهرا بود؟
 مگر که می‌شود ای گوهر شریف ولا!
 حقیقت دل مولا نبود و زهرا بود؟
 به روی مسجد پیغمبر خدا، یک عمر
 در سرای کسی را نبود و زهرا بود
 فرشته، چون که صفات پیامبر را دید
 به خویش گفت که زهرا نبود و زهرا بود
 رضا جمیل و توکل جمیل و صبر جمیل
 نه ممکن است که زیبا نبود و زهرا بود
 در آن شبی که به خاکش سپرد مولا، گفت:
 چه خوب بود که فردا نبود و زهرا بود
 چه خوب بود که هستی نبود و فاطمه بود
 چه خوب بود که دنیا نبود و زهرا بود
 چه خوب بود اگر سایه غریب علی
 به خاک فاطمه این جا نبود و زهرا بود
 محمد سعید میرزایی



کلید گلشن فردوس

توان واژه کجا و مدیح گفتن او
 قلم، قناری گنگی است در سرودن او
 کشاندنش به سحاری شعر ممکن نیست
 کمیت معجزه لنگ است پیش توسن او
 چه دختری که پدر پشت بوسه‌ها می‌دید
 کلید گلشن فردوس را به گردن او
 چه همسری که برای علی به حظ ظهور
 طلوع باور معراج داشت دیدن او
 چه مادری که به تفسیر درس عاشورا
 حریم مدرسه کربلاست دامن او
 دمی که فاطمه تسبیح گریه بردارد
 پیام می‌چکد از چلچراغ شیون او
 از آن ز دیده ما در حجاب خواهد ماند
 که چشم را نزند آفتاب مدفن او
 غلامرضا شکوهی



دیدار تو با منجی آخر متجلی

ای از نفست واژه مادر متجلی
 از هر قدمت سوره کوثر متجلی
 ای دختر خورشید خداوند همیشه
 چشمان تو با عشق پیمبر متجلی
 اشک از غم شب روی زمین سیل سروده
 در شرح غمت ناله حیدر متجلی
 تشییع تو در خواب ملائک همه بی‌تاب
 بر دوش حسن یاس معطر متجلی
 در کرب و بلا بودند اثبات بهشت است
 هفتاد و دو گل غنچه پرپر متجلی
 در هشت بهاری که شکفتند شهیدان
 سربند تو (یا فاطمه) بر سر متجلی
 هر فاطمیه حک شده این شعر خداوند
 هر چشم که در غربت تو تر متجلی
 این جمعه دلم جاده به جاده پر باران
 دیدار تو با منجی آخر متجلی
 علی سلیمانی



بانوی آب‌های جهان

هجده بهار رفت، زمین شرمسار توست
 این آخرین تبسم سرخ بهار توست
 آغوش خاک‌های زمین منزل تو نیست
 دست خدا برآمده در انتظار توست
 ماه کبود، روی نپوشانی از علی
 دریای تو همیشه دلش بی‌قرار توست
 *
 باور نمی‌کنم که تو دور از دل منی
 هر جا دلی شکست، همان جا مزار توست
 بانوی آب‌های جهان آبروی ما
 از اشک تو، عبادت تو، اعتبار توست
 شکر خدا که سایه تو بر سر من است
 چادر حجاب نیست فقط، یادگار توست
 فاطمه نوری